



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره ۳، تابستان ۱۳۹۸

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بررسی فرایندهای فعل در سوانح العشاق احمد غزالی و عبهرالعاشقین روزبهان بقلی

آزاده شریفی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۰۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۳/۱۹

چکیده

سوانح العشاق احمد غزالی (م ۵۲۰) سلسله جنبان رسایل مستقلی است که به زبان فارسی درباره «عشق» نوشته شده‌اند. احمد غزالی در این اثر، مفهوم عشق را فراتر از حدود زمینی و آسمانی بازتعریف کرده، گفتمانی صوفیانه با محوریت آن پدید آورده‌است. این گفتمان در رسایل متأثر از سوانح، مانند عبهرالعاشقین روزبهان بقلی، تکمیل شده و از همین طریق به شعرفارسی نیز راه یافته‌است. با وجود این، زبان پیچیده و ارزش‌های ادبی این دو رساله، مانع از توجه به نظریه‌پردازی‌های مؤلفان آن شده و پژوهش‌های عرفانی عمدتاً این آثار را متونی شاعرانه، مبتنی بر تجربه شخصی و در نتیجه فاقد چهارچوب فکری مشخص ارزیابی کرده‌اند. در این مقاله، با به‌کارگیری ابزارهای زبان‌شناسی نقش‌گرا از جمله مفهوم «بافت موقعیت» و تحلیل «فرانقش اندیشگانی»، جنبه تبیینی و نظریه‌پردازانه این دو متن آشکار و رابطه متقابل آن با بافت فرهنگی قرن ششم بازنموده شده‌است. هدف از مقایسه دو متن، نشان دادن امتداد گفتمان عشق سوانح در رساله‌های بعدی و روند تکوین و تحول گفتمان عشق در آغاز و پایان قرن ششم بوده‌است.

کلید واژه‌ها

عشق، فرانقش، بافت، فرایند رابطه‌ای، گفتمان

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

^۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران // azadehsh194@gmail.com



مقدمه

در آثار صوفیان، محبت یکی از مراحل سلوک شمرده شده است. نخستین نویسندگان صوفیه، مفهوم محبت را در کتب خود پذیرفته و فصلی را بدان اختصاص داده‌اند. پشتوانه قرآنی واژه محبت، صوفیان را در استفاده از آن برای اشاره به نسبت خالق و مخلوق آزاد می‌گذاشت؛ اما «عشق تا مدت‌ها جنبه بشری و حتی شهوانی داشته و لذا از به کار بردن این لفظ برای بیان نسبت خلق با خالق یا خلق با خلق پرهیز می‌شده است» (پورجوادی، ۱۳۶۸: ۱۰۶). معنای متداول عشق رابطه‌ای دوطرفه و مبتنی بر نیاز متقابل را القا می‌کرد که صوفیان محافظه‌کار و علمای ظاهری از نسبت دادن آن به خدای غنی و حمید اکراه داشتند. با وجود این، مخالفت‌های صوفیان محافظه‌کار و علمای قشری نتوانست صوفیان بعدی را از به کارگیری لفظ عشق منع کند. «صوفیه برای بیان احوال و مواجید خود امکاناتی در مفهوم عشق می‌دیدند که در مفاهیم دیگر کمتر وجود داشت و به همین جهت به زبان شعر عاشقانه روی آوردند و آن را گسترش دادند» (پورجوادی، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

مفهوم عشق علی‌رغم همه مخالفت‌ها جای خود را در ادبیات و فرهنگ صوفیه باز کرد. «استعمال لفظ عشق به جای لفظ محبت و اطلاق آن به دوستی میان انسان و خداوند احتمالاً از نیمه دوم قرن سوم به تدریج متداول شد» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۲۳). ورود عشق به تصوف تنها جنبه‌ای لفظی و زبانی نداشت بلکه نشان از چرخش فکری عمیقی بود که رفته‌رفته شکل می‌گرفت. نقش اصلی را در این تحول احمد غزالی (م ۵۲۵)، برادر کوچک‌تر امام محمد غزالی برعهده داشت.

بافت تاریخی و زمینه‌های اجتماعی / گفتمان تصوف

یکی از اقدامات حکومت سلجوقی، متمرکز کردن گروه‌های فکری و واداشتن آنان به مشخص کردن حدود عقایدشان بود. وزیر مشهور سلجوقی، نظام‌الملک (م ۴۸۵)، با صوفیان و عالمان دین تا حدی که در راستای حکومت عمل می‌کردند مخالفتی نداشت و حتی آنان را تکریم می‌کرد.

تصوف یکی از رایج‌ترین گفتمان‌های فرهنگی و اجتماعی این عصر است که هم از قبول عامه و هم از حمایت پادشاهان سلجوقی و شخص نظام‌الملک برخوردار بوده است. عصر سلجوقی دورانی است که جریان‌های گوناگون تصوف چهارچوب فکری و نظری خود را مشخص و متمایز می‌کنند. خانقاهی شدن تصوف در دوران سلجوقی، گامی در راستای یکسان‌سازی عقاید صوفیه، مشخص کردن مرز فرقه‌ها و کاهش امکان تجربه فردی طریقت بود. این امر اختلافات میان صوفیه را دامن زد و رقابت موجود صوفیه را بر آن داشت تا سهمی از قدرت طلب کنند و نیز عارفان بی‌پروا و مستقل را که در طلب کنه تجربه عرفانی و تمسک به صوفیان پیشین چون بایزید و حلاج بودند تحت نظارت درآورد. در گفتمان سیاسی خواجه نظام‌الملک و جانشینانش، تصوف نیز باید متمرکز و متحد می‌شد.



دو کانون اصلی تصوف در این دوران خراسان و عراق عجم بود. خراسان در سایه نام بزرگانی چون ابوسعید ابوالخیر (م ۴۴۰) و خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱) فاصله کمتری با شریعت داشت؛ در حالی که عارفان عراق عجم، از جمله احمد غزالی و عین القضاة همدانی (و کمی بعد شهاب الدین سهروردی)، در تصوف خود کم و بیش در پی فراروی از شریعت بودند. یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که صوفیان عراق عجم در پی آن بودند، تبیین گفتمانی با محوریت عشق بود. گفتمانی که از احمد غزالی آغاز شد و تا پایان قرن ششم به سراسر گفتمان تصوف و نیز شعر عاشقانه فارسی نفوذ کرد.

در اثر بسیار مهم احمد غزالی، *سوانح‌العشاق* برای نخستین بار عشق به عنوان مفهومی صوفیانه مطرح می‌شود و در کانون تصوف جای می‌گیرد؛ همان‌طور که اشاره شد، به کارگیری واژه عشق و مشتقات آن تا پیش از احمد غزالی از نشانه‌های صوفیان تندرو به‌شمار می‌رفت که غالباً به مخالفت با شرع و انحراف از جریان تصوف رایج متهم می‌شدند. ابعاد گفتمانی مفهوم عشق که برای نخستین بار در *سوانح مطرح* شد، تا چند قرن بعد بر ادبیات عارفانه و عاشقانه فارسی مسلط باقی ماند.

احمد غزالی و سوانح‌العشاق

امام مجدالدین ابوالفتوح احمد بن غزالی طوسی در سال ۴۵۵-۴۵۷ ه.ق در طابران طوس متولد شد، وی برادر کوچک‌تر امام محمد غزالی، متکلم و فیلسوف نامدار، بوده‌است. خواجه احمد از واعظان و مشایخ بزرگ قرن ششم به‌شمار می‌رود. وی همچون برادر شافعی مذهب بود و علاوه بر وعظ و عرفان در فقه و علوم دینی نیز مقامی شامخ داشته‌است چرا که امام محمد در زمان کناره‌گیری خود از تدریس در نظامیه، وی را جانشین خود می‌کند.

خواجه احمد، بر خلاف برادر، از همان آغاز به تصوف و عرفان گرایش داشت. نسبت نخستین استاد او، ابوبکر نساج (م ۴۸۷)، به جنید بغدادی (م ۲۹۸) می‌رسید و پس از او نزد ابوعلی فارمدی (م ۴۴۷) تعلیم دید که از مریدان ابوسعید بود. بدین ترتیب، احمد غزالی با تسلط بر مفاهیم مکتب بغداد و مکتب خراسان توانست آن دو را پیوند زند و مکتب نوینی بنیاد کند.

سفرهای بسیار وی که احتمالاً با مجالس وعظ همراه بوده، نقش مؤثری در بسط و تبلیغ مکتب او داشته‌اند. در مدت سی سالی که در مسند وعظ و ارشاد گذراند شاگردان بسیار تربیت کرد که مشهورترین آن‌ها عین القضاة همدانی است.



از خواجه احمد آثار متعددی برجای مانده که انتساب بسیاری از آن‌ها به وی مورد تردید است. اما مهم‌ترین اثر وی *سوانح العشق*^۱ است که در حقیقت شناسنامه اوست. سوانح از متون اصلی عرفان عاشقانه خاصه به زبان فارسی است. تا پیش از این قرن آثار منثور صوفیانه شامل کلیاتی از عقاید صوفیه، معرفی مفاهیم اصلی آن‌ها و بیان سرگذشت عرفا بودند. آثاری مانند رساله قشیریه، کشف المحجوب هجویری و اللمع سراج نمونه‌هایی از این آثارند. در این آثار و کتب مشابه آن، هر یک از مفاهیم صوفیانه (مانند تقوی، زهد، صبر، شکر و...) در فصلی مطرح و عقاید صوفیان گوناگون راجع به آن آورده شده‌است، بدون آنکه مفهومی بر مفهوم دیگر ترجیح داده شده باشد.

غزالی برای نخستین بار یکی از این مفاهیم را برمی‌گزیند، آن را در کانون طریقت خود قرار می‌دهد و رساله مستقلی در باب آن می‌پردازد. همین برگزیدن یک مفهوم مرکزی و بناکردن مکتب بر اساس آن به تصوف احمد غزالی بُعدی گفتمانی^۲ می‌بخشد. مفهوم مرکزی تصوف احمد غزالی، عشق است.

ویژگی‌هایی که مؤلف سوانح به عشق نسبت می‌دهد، بنیان‌های نظری مذهب عشق هستند. در نظر غزالی، عشق حقیقتی مستقل و حقیقت وجودی عاشق و معشوق است. غزالی برخلاف نویسندگان پیشین برای عشق مرحله و درجه تعیین نمی‌کند اما از فحوای کلام او چنین برمی‌آید که برای عشق فراز و فرودی قائل است.

ریتر^۳ سوانح را اثری در روان‌شناسی عشق می‌داند. اما سوانح بیشتر رساله‌ای فلسفی و صوفیانه است. زبان آن بسیار پیچیده و دشوار است تا حدی که گاهی به ابهام می‌گراید. «اصولاً نحوه تفکر و سبک نگارش او در سوانح تحلیلی نیست و از شیوه فلاسفه و حکما در بیان مطالب عرفانی تبعیت نمی‌کند، بلکه به سبک ادبا سخن می‌گوید و مطالب خود را از روی نظم و ترتیبی که ذهن معتاد به فلسفه و منطق انتظار دارد دنبال نمی‌کند. این نه بدین معنی است که غزالی از منطق عدول می‌کند، بلکه تبعیت نکردن از نظم منطقی نزد او، گذشت از نظم و ترتیب منطقی و نحوه عمل عقل استدلالی است. مطالبی که او در سوانح بیان می‌کند زائیده عقل جزئی و تفکر منطقی نیست، بلکه حاصل تجربه باطنی اوست. وارداتی است که از عالم معنی به وی القا شده و به همین دلیل است که وی کتاب خود را سوانح نامیده‌است» (پورجوادی، ۱۳۵۸: ۱۴۸).

تألیف رسایل مستقل در باب عشق در میان نویسندگان عرب به عنوان یک نوع ادبی رایج بوده‌است. اما در زبان فارسی پس از رساله العشق ابن سینا و رسایل اخوان الصفا هرچه نوشته شده در باب محبت است نه عشق. فارسی بودن این رساله خود یکی از وجوه تمایز آن است، چرا که تألیف رسایل مستقل (در باب عشق) به زبان فارسی رایج نبود و پس از سوانح رایج شد. «غزالی در این اثر یک نویسنده صاحب نظر و مبتکر و موسس یک نهضت خاص در

۱- از این پس در متن صورت کوتاه شده «سوانح» به کار می‌رود.

^۲-Discursive

^۳-Helmut Ritter(1892- 1971)



تفکر معنوی ایرانی است به دلیل همین اصالت در تجربه غزالی است که زبان این اثر زبان فارسی است» (پورجوادی، ۱۳۷۳: ۲۴) در حوزه نثر عرفانی آثار بسیاری به تقلید از سوانح پدید آمده است که از جمله آن‌ها می‌توان به *لویح* اثر حمیدالدین ناگوری (م ۶۴۳)^۱، *لمعات* فخرالدین عراقی (م ۶۸۸) و نیز *عبرالعاشقین* روزبهان بقلی (م ۶۰۶) اشاره کرد. «پس از او، هر چه صوفیان درباره عشق نوشته یا سروده‌اند در واقع شرح و تفصیل مطالبی است که در همین کتاب کم حجم آمده است» (دهقانی، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

با فاصله نیم قرن از احمد غزالی، روزبهان بقلی از جسورترین صوفیان مدافع عشق است. نکته مهم در عرفان روزبهان، دفاع او از عشق مجازی است. روزبهان عشق مجازی را نردبان رسیدن به عشق ربّانی می‌داند و می‌خواهد با اقامه دلایل شرعی از مشروعیت عشق زمینی دفاع کند. تاکنون پژوهش‌های بسیاری بر روی این دو متن صورت گرفته که هیچ کدام تطبیقی با چارچوب این مقاله و تأثیری بر نتایج آن ندارند. کهدویی و آشنا (۱۳۸۸) به توصیف مفهوم عشق در هر دو رساله پرداخته‌اند. همین توصیف را اسفندیار و سلیمانی (۱۳۸۹) در باب *عبرالعاشقین* تکرار کرده‌اند. از بعد ویژگی‌های زبانی و سبکی کجوری (۱۳۸۹) و فتوحی و علی‌نژاد (۱۳۸۸) متن *عبر* را تحلیل نموده‌اند که در جای خود بدان می‌پردازیم.

روزبهان بقلی و *عبرالعاشقین*

پروازه‌ترین صوفی فارس در قرن ششم روزبهان بقلی معروف به شیخ شطّاح بود که پاره‌ای احوال و سخنان حلاج را طی این شطحیات منعکس می‌کرد و بدین گونه تصوّف فارس را با آنچه از مکتب بغداد به دست آمده بود ارتباط می‌داد ... «این شطّاح فارس صدرالدین ابومحمد نام داشت و پدرش ابونصر بن روزبهان از دیلمی‌های فارس بود و از این حیث با شیخ کبیر ابوعبدالله خفیف نیز منسوب شمرده می‌شد» (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۲۱۹)

مهم‌ترین اثر روزبهان بقلی شرح شطحیات است که در آن شطحیات عرفا را نقل و تحلیل نموده است. *عبرالعاشقین* نیز از آثار مهم وی به شمار می‌رود که منحصرأ به موضوع عشق می‌پردازد. «رساله *عبرالعاشقین* نمودار سبک بیان لطیف اما دسترس‌ناپذیر و تا حدی ابهام‌آمیز روزبهان است، در تقریر معانی و افکار صوفیه این رساله در حقیقت تعلق به همان رشته از سنت ادبی صوفیانه دارد که سوانح العشاق احمد غزالی نیز بدان مربوط است.» (همان: ۲۲۳) روزبهان در آغاز *عبر* از عرفایی نام می‌برد که کاربرد عشق را در رابطه خالق و مخلوق جایز دانسته‌اند. هرچند در میان این عرفا، نامی از احمد غزالی و مکتب او نیست. «روزبهان از هیچ صوفی دیگری پس از ابن خفیف یاد نکرده است. گویی او خبر نداشته است که در فاصله دو قرن میان او و ابن خفیف، یعنی قرن‌های پنجم و ششم، چه

۴- این اثر را به اشتباه به عین القضاة همدانی نسبت داده‌اند در حالی که مؤلف حقیقی آن قاضی حمیدالدین ناگوری است. ر.ک به: *لویح* از کیست؟،



حادثه‌ای در خراسان رخ داده و چگونه ده‌ها شاعر و نویسنده صوفی لفظ عشق و مشتقات آن را در آثار منشور و منظوم خود به کار برده و زبان خاصی در تصوف پدید آورده بودند.» (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۵۰)

روزبهان این کتاب را به درخواست معشوقی به نام جنی لعبت و در پاسخ به پرسش‌های وی نوشته و به نظر می‌رسد هدف اصلی وی از تألیف این رساله دفاع از عشق زمینی و قانع ساختن معشوق زمینی است.^۱ توجه روزبهان به عشق انسانی، از مهم‌ترین نکات عبهر است. معشوق روزبهان در این اثر^۲ چنان که از شواهد و قرائن برمی‌آید- مؤنث است. «روزبهان عشقی را که بر مبنای حسن و زیبایی است «عشق انسانی» می‌نامد تا [آن را] با عشق مجازی مرزبندی کند و در عین حال مؤکداً معتقد است آن عشقی که حاصلی و عائدی دارد و می‌تواند برای عشق به حق میانجی‌گری کند عشق به زیبایی است» (علمی و غروی نیستانی، ۱۳۸۷: ۱۱۴) حق، حسن خود را در قالب جمال انسانی متجلی ساخته است؛ یعنی زیبایی انسانی چیزی جز جمال الهی نیست و عشق انسانی همان عشق الهی است، در نظر روزبهان عشق انسانی و عشق ربانی دو عشق متضاد و ناسازگار نیستند. «گویا عشق رحمانی شرابی است که جز در قبح عشق انسانی نوشیده نمی‌شود و معراجی است که پیوسته به مدارج عشق انسانی نیاز دارد.» (همان: ۱۱۶) عشق انسانی در نظر روزبهان منهای عشق ربانی است. «روزبهان برای عشق انسانی حیثیتی معرفتی قائل است و به هیچ عنوان خصلت ایزاری یا استعاری با منظومه فکری وی سازگار نیست» (همان: ۱۱۲).

کتاب، ساختاری مدون و منحصربه‌فرد و زبانی شاعرانه دارد. «هر فصل کتاب متشکل از چند پاراگراف است که پاراگراف‌های آغازین آن اغلب در توضیح یک اصل و عقیده عرفانی است؛ پاراگراف‌های میانی، استدلالی و جدلی هستند... روزبهان به منظور تثبیت سخنان خود، به استدلال می‌پردازد و گاهی به آیات و احادیث و گفتمان‌های پیشین تصوف، استناد می‌کند. در این بخش از کلام وی، حقیقت زبان نمود بیشتری دارد. در حالی که پاراگراف‌های پایانی هر فصل که عمدتاً خطاب به یک محبوب و معشوق است، شاعرانه و شورانگیزند و محصول نگارش خودانگیزخته از ناخودآگاه مؤلف» (فتوحی و علی نژاد، ۱۳۸۸: ۹).

به تعبیر زرین کوب «عبهرالعاشقین تا حدی به منزله واسطه‌ای است بین سوانح غزالی و لمعات عراقی» (۱۳۶۷: ۲۲۳) هرچند گروهی معتقدند شباهتی میان این دو اثر وجود ندارد: «کتاب عبهرالعاشقین را می‌توان از زمره کتب تعلیمی صوفیان در باب عشق دانست در حالی که سوانح و تمهیدات مبتنی بر تجربه‌های ذوقی پراکنده هستند و ترتیب مشخصی ندارند و به قصد آموزش هم نگاشته نشده‌اند» (کجوری، ۱۳۸۹: ۸۹)

۵- از گفتگوی آغازین میان روزبهان و این معشوق در متن عبهر چنین برمی‌آید که این زن به عشق مجازی و جواز شرعی آن اعتقاد ندارد و پس از گفتگویی کوتاه چون روزبهان را در علم عشق چابک می‌یابد از او چند سؤال می‌کند که ادامه مطالب کتاب در حقیقت پاسخ روزبهان به اوست. این پرسش‌ها چنین هستند: «... هل يجوز اطلاق العشق على الله تعالى؟ و هل يجوز ان يدعى احد عشقه؟ و هل اسم العشق عند العشاق من الاسماء المشتركة؟ و هل يكون جواز العشق على الله و من الله و في الله و بالله؟» (عبهر: ۹)



درست نیست که هر کجا تقسیم بندی ارائه شده باشد یا چهارچوبی منظم وجود داشته باشد، آن اثر را اثری تعلیمی محسوب کنیم چرا که اثر تعلیمی خاصه در فرهنگ صوفیه واجد معنای خاصی است که نه تنها بر عهبر که بر هیچ یک از آثار روزبهان قابل اطلاق نیست. اگر آثار صوفیه را به طور بسیار کلی به دودسته تقسیم کنیم نخست آثاری که دانش موجود صوفیه را گردآوری و گاهی نقد کرده‌اند و رویکردی تاریخی دارند مانند کشف المحجوب هجویری، اسرارالتوحید و تذکره الاولیا و ... و دسته دوم آثاری که در پی شکل دادن یا تغییر بنیان نظری صوفی‌گری هستند و رویکردی آینده‌نگر دارند. آثار احمد غزالی، عین القضاة همدانی، روزبهان بقلی و شهاب الدین سهروردی در دسته دوم جای می‌گیرند. اگر بنا بر تجربه ذوقی باشد با اطمینان می‌توان گفت که هیچ عارفی به اندازه روزبهان در آثارش از تجربیات شخصی و ذوقی خود نقل قول نکرده و عهبر هم از این قاعده مستثنی نیست. روزبهان در آغاز عهبر تصریح می‌کند که این اثر را برای معشوقی نوشته که به علت تردید به عشق مجازی به او دل نمی‌داده‌است. همان طور که خواجه احمد سوانح را به خواهش دوستی به نام صابن الدین نوشته‌است.^۱

هدف این پژوهش اثبات تأثیر مستقیم روزبهان از مذهب عشق احمد غزالی نیست بلکه تبیین گفتمانی است که با سوانح حول مفهوم عشق شکل می‌گیرد و امتداد می‌یابد و تشریح صورتی از همین گفتمان که در عهبر نمود یافته‌است. با سوانح، عشق تبدیل به گفتمان مستقلی در فرهنگ صوفیه می‌شود و در قرن هفتم این گفتمان دست کم بر ادبیات منظوم فارسی سیطره می‌یابد. روزبهان ادامه منطقی و تاریخی همین گفتمان است و سنت عاشقانه نویسی او همانی است که با سوانح آغاز شده‌است؛ هرچند برخی عوامل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بر فرم کلام روزبهان تأثیر گذاشته و آن را از سوانح متمایز ساخته‌اند.

چهارچوب نظری

در خانواده پرجمعیت متون کلاسیک ادبیات فارسی، متن‌های عرفانی جایگاهی ویژه دارند که عمدتاً با عنوان «ادبیات عرفانی» مشخص شده‌است. ترکیب ادبیات عرفانی هرچند کاملاً دقیق و موجه به نظر می‌رسد؛ اما در واقع، در آن، ادبیات خود را به عرفان تحمیل کرده و متونی را که در حقیقت به منظومه عرفان تعلق دارند، به اعتبار برخی ویژگی‌های صوری، تحت لوای خود درآورده‌است. بدون تردید، فهم دقیق این متون در گرو فهم عرفان و تصوف است. اما برای فهم عرفان و تصوف چه باید کرد؟ تفحص ادیبانه و استخراج آیات و احادیث و بازجست روایات و تلمیحات، تنها گام نخست در توضیح و تفسیر متون عرفانی است. فهم متن عرفانی بدون استناد به داده‌های عرفانی ممکن نیست؛ اما آیا این تمام چیزی است که فهم عرفان نامیده می‌شود؟ آیا این شیوه به فهم کلی متن عرفانی منجر

۶- «... این کتاب همه آن احساس و دریافتی نیست که احمد غزالی به تجربه شخصی و مستقیم دریافته‌است. زیرا این کتاب را به التماس دوستی

نوشته‌است و لابد قسمت‌هایی از کل تجربه روحی خود را که عقول می‌توانند دریابند از کل تجربه انتزاع و تفسیر کرده‌است» (پورنامداریان،



خواهد شد؟ حقیقت این است که تاکنون حتی در حوزه پژوهش ادبی نیز به عرفانی بودن این متون بیشتر توجه شده است تا به ادبی بودن آن‌ها. به بیان دیگر، تناقض اصلی در حوزه متون منثور صوفیه آن است که این متون در ابتدایی‌ترین سطح با استناد به داده‌های عرفانی شرح و تفسیر می‌شوند، اما در سطح نقد و تحلیل، تنها به ارزش‌های زبانی و ادبی آن‌ها پرداخته می‌شود.

نقش عرفان و تصوف در شکل‌گیری و تکوین زبان فارسی انکارناپذیر است (رک: پورجوادی، ۱۳۷۳: ۳۷-۱) و در مجموع استفاده از امکانات شاعرانه زبان در نثر عرفانی نه تنها هیچ‌گاه به تخیل شاعرانه صدمه‌ای نزده، بلکه باعث توسعه و گسترش امکانات نثر فارسی شده است. با این حال، اگر بررسی خود را به «ادبیات منثور عرفانی» محدود کنیم، باز هم این سؤال مطرح است که سهم ادبیات در این ترکیب چقدر است. آیا ادبیات در اینجا صرفاً به معنای مجموعه‌ای از متون منثور است؟ یا آنکه می‌توان نشانی از ادبیت^۱ در آن یافت؟ اگر چنین ادبیتی وجود داشته باشد، چیست؟ در کجاست؟ چگونه می‌توان آن را نقد و بررسی کرد؟

درک ما از متون منثور عرفانی تاکنون درکی محدود و مقید بوده که پیوند ارزش‌های ادبی و عرفانی را نادیده گرفته و از تلاش برای درک کلی متن سر باز زده است. ادبیت پیش از هر چیز به معنای اتفاق افتادن در حوزه زبانی خاص است؛ متن عرفانی در موقعیتی زبانی اتفاق افتاده است که خود این موقعیت زبانی واجد ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی خاصی است که آن را بافت^۲ می‌نامیم. متن صرفاً از طریق زبان با مؤلفه‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فکری بسیاری پیوند می‌یابد که عرفان و تصوف تنها یکی از آن‌هاست. نادیده گرفتن این مؤلفه‌ها و تفسیر متن با استناد صرف به حوزه دین و عرفان مهم‌ترین اشتباهی است که در فهم متون عرفانی روی داده است. درک متن در این بافت و رابطه متقابل متن و بافت شیوه‌ای است که به توصیف متن کمک می‌کند. قرار گرفتن متن در بافت آن را تبدیل به گفتمان^۳ می‌کند. تحلیل گفتمان در این معنا بررسی زبان در سطحی فراتر از جمله است که پیش از هر چیز تکوین زبان را در بافت ویژه‌ای بررسی می‌کند؛ بنابراین تحلیل متن منثور عرفانی به مثابه گفتمان، دو سطح دارد: در سطح خرد اجزا و عناصر آن توصیف و در سطح کلان رابطه متقابل بافت و اجزای متن تحلیل می‌شود.

امکان تحلیل متن در دو سطح خرد و کلان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های روش تحلیل گفتمان است. این روش تحلیلگر را قادر می‌سازد تا با بررسی متن در دو سطح متفاوت و تبیین رابطه متقابل آن دو تصویری روشنی و همه‌جانبه از متن به دست دهد. تحلیل خرد گفتمان ریشه در سبک‌شناسی^۴ دارد. اساس این سطح از تحلیل باور به تأثیر بافت و شرایط سیاسی و اجتماعی (گفتمان‌های مسلط) در جزئیات زبان‌شناختی است.

7- literariness

8- context

3 -Discourse

4 -stylistics



بسیاری نظریه پردازان تحلیل گفتمان، بر کاربرد زبان شناسی نقش گرا به عنوان ابزاری مناسب برای تحلیل جزئیات متون تأکید کرده اند. مهم ترین نظریه پرداز نقش گرای، مایکل هلیدی^۱ است. تأکید زبان شناسی نقش گرا بر خصلت زبان به عنوان رفتاری اجتماعی آن را از رویکرد سوسور^۲ و چامسکی^۳ متمایز می سازد. «تصویر کردن زبان به عنوان فرمی خالص (لانگ) که با ترجمه شدن به گفتار (پارول) دچار ناخالصی می شود، در بافت اجتماعی (جامعه شناسانه) ارزش چندانی ندارد. تمایزی مانند توانش و کنش نیز تنها تا آن حد به کار می آید که صرفاً به معنای «می تواند انجام شود» و «انجام می شود» قلمداد شود. تصور بهتر درک زبان به عنوان مجموعه ای از رفتارهای بالقوه است که ساختار اجتماعی (بافت فرهنگی) با همراهی بافت مشخص اجتماعی (بافت موقعیت) آن را تعیین می کند.» (Halliday, 1973:68)

هلیدی این سؤال را مطرح کرد که «آیا کارکرد اجتماعی زبان در ساختارهای زبان شناسیک آن انعکاس می یابد؟ (ibid) وی نخستین نظریه دستوری خود را با عنوان «مقوله و میزان»^۴ در دهه ۱۹۶۰ ارائه داد. سپس با تعریف دو مفهوم کلیدی «نقش»^۵ و «نظام»^۶ رویکرد موسوم به «زبان شناسی نقش گرای نظام مند»^۷ را پی ریخت. نقش در این رویکرد همان کاربرد است که در بافت اجتماعی معنا می یابد و «نظام باز نمودی انتزاعی از انتخاب های [زبانی] است که می تواند به صورت مجموعه ای از انتخاب های صورت گرفته تحت شرایط خاص نیز تعریف شود.» (ibid: 55)

توجه هلیدی به مفهوم بافت ریشه در آرای مالینوسکی^۹ دارد. مالینوسکی که در مورد زبان ساکنان جزایر تروبریاند^{۱۰} موسوم به کری وینیان^{۱۱} پژوهش می کرد، هنگام ارائه تحقیقاتش به زبان انگلیسی متوجه شد مسائلی در این زبان وجود دارد که تنها در فرهنگ اهالی این جزایر قابل توضیح است و امکان انتقال آن به زبان دیگر بدون توضیح دادن در مورد محیط، فرهنگ و آداب و رسوم بومیان تروبریاند وجود ندارد. برای حل این مشکل وی به ترجمه ای تفسیرگونه دست زد و در مقاله ای که در سال ۱۹۲۳ نوشت، برای اشاره به محیط متن، اصطلاح «بافت موقعیت» را ابداع نمود. (Halliday, 1985:7) وی همچنین برای اشاره به ساختارهای فرهنگی و تأثیر آن بر رفتار

1- M.A.Halliday (1925-)

2 - Ferdinand de Saussure (1857-1913)

3 - Noam Chomsky (1928-)

4 - Scale and Category

برای توضیح بیشتر این نظریه و تطبیق آن بر زبان فارسی، ر.ک به توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمد رضا باطنی، امیر کبیر ۱۳۴۸

5 -function

6 -system

7 -Systemic Functional Linguistics(SFL)

8 -paradigm

9 -Bronislaw Malinowski (1884- 1942)

10 -Trobriand Islands

11 -Kiriwinian



و زبان اهالی از اصطلاح «بافت فرهنگی»^۱ استفاده کرد. زبان‌شناسی که نظریات ابتدائی ولی درخور توجه مالینوسکی را به آرای کامل و کاربردی هلیدی پیوند می‌زند، فرث است؛ وی کوشید مفهوم بافت موقعیت را که از مالینوسکی گرفته بود، بسط دهد تا قابلیت تطبیق بر هر نوع متنی را داشته باشد.

فرث مطالعه معنا را وظیفه اصلی زبان و توجه به فرهنگ را در مطالعه زبان ضروری می‌دانست. وی همچنین «معنی را نیز حاصل قرار گرفتن نقش در بافت می‌دانست» (Ibid: 8) به سخن دیگر، «معنای عبارت یا جمله مجموعه معنای تک تک کلمات آن نیست بلکه نقشی است که آن گفته یا جمله در موقعیتی خاص ایفا می‌کند. از این لحاظ فرث تا حدودی تحت تأثیر مالینوفسکی بود که پیش از او مفهوم بافت موقعیت را مطرح کرده بود.» (آقاگل زاده، ۱۳۹۰: ۲۲)

هلیدی نیز متن را «نمونه‌ای از معنای اجتماعی می‌داند که در بافت موقعیت مشخصی قرار گرفته باشد» (1985:11) متن در این تعریف فرآورده محیط و حاصل انتخاب‌های پیاپی از نظام معنایی است. وی زبان را نظامی از انتخاب‌های نشانه‌ای می‌دانست که فرد در سطوح مختلف با توجه به بافت موقعیت انجام می‌دهد. مجموعه این انتخاب‌ها شبکه منظم و تودرتویی از روابط پدید می‌آورد که نقش‌های گوناگونی دارند و هر عنصر با ارجاع به نقش آن در نظام کلی زبان تعریف می‌شود. زبان تحت تأثیر ضرورت اجتماعی و محیط پیرامون شکل می‌گیرد و به سامان‌دهی معنی می‌پردازد، این کارکرد زبان در زبان‌شناسی نقش‌گرا به فرانش^۲ موسوم است. فرانش‌های زبان در نظریه هلیدی عبارت اند از:

۱. «فرانش اندیشگانی^۳: به‌استفاده از زبان برای بیان تجربه شخصی از جهان می‌پردازد و برای توصیف حوادث و حالات و نهادهای مربوط بدان به‌کار می‌رود.
۲. فرانش بینافردی^۴: منظور از فرانش بینافردی استفاده از زبان برای تعامل با مردم، شروع یا ارتقای روابط به منظور تأثیرگذاری بر رفتار دیگران، بیان نقطه نظرات و تصحیح یا تغییر آن‌هاست.
۳. فرانش متنی^۵: سامان‌دهی پیام برای متناسب سازی آن با توجه به دیگر عوامل متنی و برون متنی فرانش متنی را رقم می‌زند.» (Thompson, 2004: 30)

سرانجام، هلیدی با توجه به سه عنوان زیر چهارچوب خود را برای بررسی تبادل معنایی در بافت اجتماعی یا همان بافت موقعیت به دست می‌دهد:

1 - context of culture
 2 - metafunction
 3 - ideational metafunction
 4 - interpersonal metafunction
 5 - textual metafunction



۱. «زمینه گفتمان»^۱ به آنچه اتفاق می‌افتد اشاره دارد و گاهی^۲ به ویژه در متون نوشتاری^۳ همان «موضوع» است. بر این اساس، زمینه گفتمان در سوانح و عبهر عشق است. هلیدی این مؤلفه را با فرانش اندیشگانی زبان مرتبط می‌داند که نمود دستوری آن ساخت گذرای (تعدی)^۴ است.

۲. **عاملان گفتمان**^۳ منظور طرفین تعامل کلامی هستند که در یک موقعیت گفتمانی حضور دارند و همچنین رابطه میان آن‌ها. این مؤلفه با نقش بینافردی زبان پیوند دارد و ساختار وجه^۴ بیانگر آن است. عاملان گفتمان عشق در متون یاد شده عاشق و معشوق هستند که در متن سوانح بیشتر نوعی و تجربیدی و در متن عبهر گاهی ذهنی و گاه معادل روزبهان و معشوق زمینی‌اش «جتنی لعبت» هستند. عشق خود به عنوان یکی از عاملان گفتمان در هر دو متن حضور دارد و کانون گفتمان را شکل می‌دهد گاهی به عنوان مفهومی سیال و گاه به شکل موجودیتی مستقل.

۳) **وجه گفتمان**^۵ به چگونگی عملکرد زبان در تعامل اجتماعی می‌پردازد و مجرای تعامل را بررسی می‌کند (نوشتار، گفتگوی حضوری، نامه و ...) وجه گفتمان به سامان دهی نمادین متن، پایگاه اجتماعی و کارکرد آن در بافت می‌پردازد. این مؤلفه در نقش متنی زبان نمود می‌یابد و عواملی چون ساخت مبتدا- خبری، ساخت اطلاعاتی و انسجام در آن مؤثرند. (ibid: 12)

از آنجا که زبان تنها در بافت اجتماعی درک می‌شود، هر جنبه از بافت اجتماعی با یکی از فرانش‌ها ارتباط دارد. این ارتباط متقابل در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۳-۲ ارتباط بافت اجتماعی با فرانش‌ها

فرانش	بافت	ارتباط متقابل انواع نقش ^۶
بینافردی	عاملان	ارتباط متقابل انواع نقش ^۶
اندیشگانی	زمینه	کنش اجتماعی در حال وقوع
متنی	وجه	سهمی که به زبان اختصاص دارد

(Martin and Rose, 2003:243)

1 - field of discourse
 2 -transitivity
 3 -tenor of discourse
 4 -mode
 5 -mode of discourse
 6 -role



اشاره شد که هلیدی عوامل شکل دهنده بافت موقعیت یعنی زمینه، عاملان و وجه گفتمان را به ترتیب با فرانش اندیشگانی، بینافردی و متنی مرتبط می‌داند. منظور از زمینه گفتمان همان موضوع یا محتوای آن است که با فرانش انگاره‌ای پیوند دارد. « بررسی نقش اندیشگانی در زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند برای تحلیل نگرش نویسنده و نوع گزینش سبکی وی کارآیی دارد» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۱۴۹) زمینه گفتمان در هر دو متن عشق است بنابراین بررسی این فرانش می‌تواند باز نمود عشق و تبیین گفتمان آن در این دو رساله را به روشنی نشان دهد.

«[فرانش] اندیشگانی به محتوای گفتمان می‌پردازد. این که چه کنش‌هایی انجام می‌شود؟ مشارکین در این کنش - ها چگونه توصیف شده‌اند؟ این مشارکین چگونه طبقه بندی شده‌اند؟ فرانش اندیشگانی به این می‌پردازد که چگونه تجربه ما از واقعیت، مادیات^۱ و نمادها در گفتمان شکل می‌گیرد.» (Martin & Rose, 2003:66) به همین دلیل، فرانش انگاره‌ای خود به دو فرانش تجربی^۲ و منطقی^۳ تقسیم می‌شود. چرا که، از سویی امکان بیان تجربه‌های مادی و ذهنی و ... را برای انسان فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، تفکر منطقی و استدلالی را میسر می‌سازد. فرانش اندیشگانی بیان این نکته می‌پردازد که « زبان شامل منابعی برای اشاره به موجودیت‌ها و شیوه‌های کنش یا ارتباط این موجودات با یکدیگر است» (Thompson, 2004:86) بررسی این فرانش راهی به سوی تحلیل رابطه متن و نویسنده است؛ زیرا «معناهای اندیشگانی واقعیت از پیش موجود را به کلمات ترجمه نمی‌کند؛ بلکه این گوینده/ نویسنده است که تجربه خود از واقعیت را به صورت گفتمان بیان می‌کند.» (ibid) در واقع « زبان انسان را قادر می‌سازد تا تصویری ذهنی از واقعیت ترسیم کند و آنچه را پیرامون او و نیز در درونش می‌گذرد، درک کند.

در این فرایند ادراکی، بند دستوری^۴ نقش کانونی دارد چرا که اصل کلی الگوهای تجربی/ اندیشگانی در بند شکل می‌گیرد. «بند واحدی ساختاری است که فرایندهای جهان خارج اعم از عینی و ذهنی و سایر فرایندهای خودآگاه با استفاده از آن بیان می‌شوند» (Halliday, 1973:39). این اصل بیان می‌کند که واقعیت از فرایندها^۵ درست شده است.» (Halliday, 1994:106) فرایند در حقیقت تکامل یافته مفهوم فعل در دستور سنتی است که شیوه رمزگذاری ادراک بیرونی به شکل داده زبانی را بازنمایی می‌کند. فرانش اندیشگانی در ساخت تعدی یا همان نظام گذرایی نمود می‌یابد «نظام گذرایی جهان تجربی را به صورت مجموعه‌ای قابل کنترل از انواع فرایندها بازنمایی می‌کند.» (Halliday, 1994:106)

1 -material

2 -experiential metafunction

3 -logical metafunction

4 -clause

5 -process



نظام گذرایی در دستور نقش‌گرا معنایی وسیع‌تر از معنای متداول دستوری آن دارد. بر این اساس هر بند از سه بخش تشکیل شده‌است: فرایند، مشارکین^۱ و عناصر پیرامونی^۲ که به ترتیب در گروه فعلی، گروه‌های اسمی و گروه قیدی نشان داده می‌شوند. «مفاهیم سه‌گانه فرایند، مشارکین و عناصر پیرامونی دسته‌بندی‌های معناشناختی هستند که به طور کلی بازنمایی پدیده‌های جهان واقعی (مادی) از طریق ساختارهای زبان‌شناختی را نشان می‌دهند.» (ibid:109) پس فعل‌ها می‌توانند فرایندهای گوناگونی را بازنمایی کنند. فرایند مادی^۳، فرایند ذهنی^۴ و فرایند رابطه‌ای^۵ سه نوع اصلی این فرایندها هستند.

«فرایند مادی بر انجام کار یا رخداد واقعه‌ای دلالت دارد، که طی آن چیزی کاری را انجام می‌دهد. این کار می‌تواند فیزیکی و یا غیر فیزیکی باشد.» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۴۲) فرایندهای مادی فرایندهای انجام دادن هستند. در این فرایندها موجودی کاری را انجام می‌دهد؛ کاری که ممکن است بر موجودی دیگر انجام شود. این کار ممکن است موجب خلق موجودیت دوم یا ایجاد تغییراتی در آن شود.

«فرایند ذهنی فرایندی است که بر احساس، اندیشه و ادراک دلالت دارد. این فرایند ضرورتاً دارای دو مشارک است: ۱- عنصری که احساس، اندیشه و ادراک می‌کند. این عنصر را حسگر^۶ می‌نامیم. ۲- آنچه احساس و ادراک می‌شود یا به آن اندیشیده می‌شود که آن را پدیده^۷ می‌خوانیم.» (همان: ۴۳)

فرایندهای رابطه‌ای به توصیف یا تعیین هویت می‌پردازند و بیشتر با افعالی مانند بودن، گردیدن، به نظر رسیدن و ... بیان می‌شوند.

1 - participants

2 - circumstantial elements

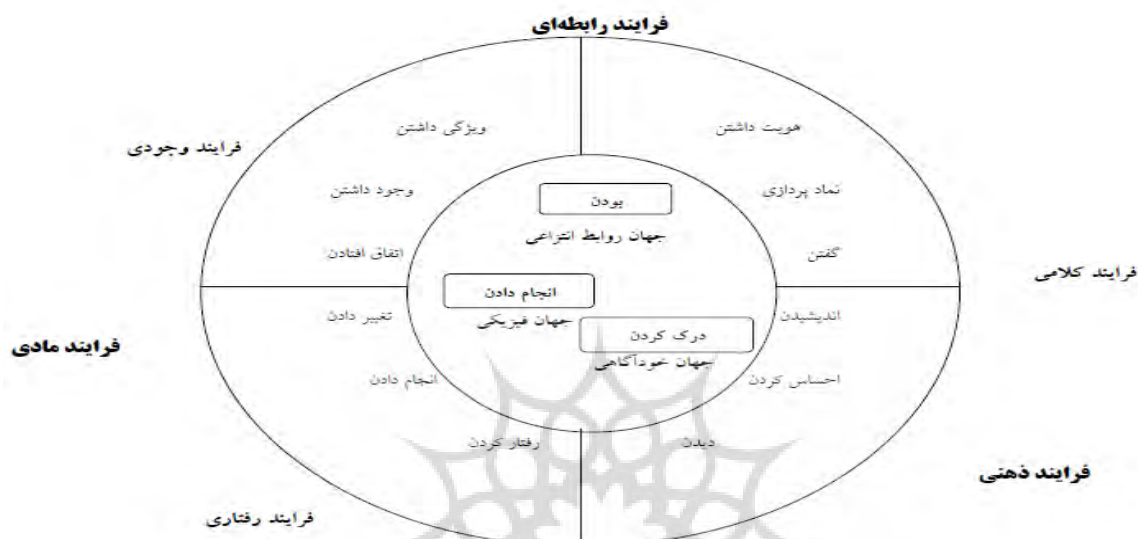
3 - material process

4 - mental process

5 - relational process

6 - sensor

7 - phenomenon



(Halliday, 1994:108)

نمودار ۱.۶. فرایندهای فعل

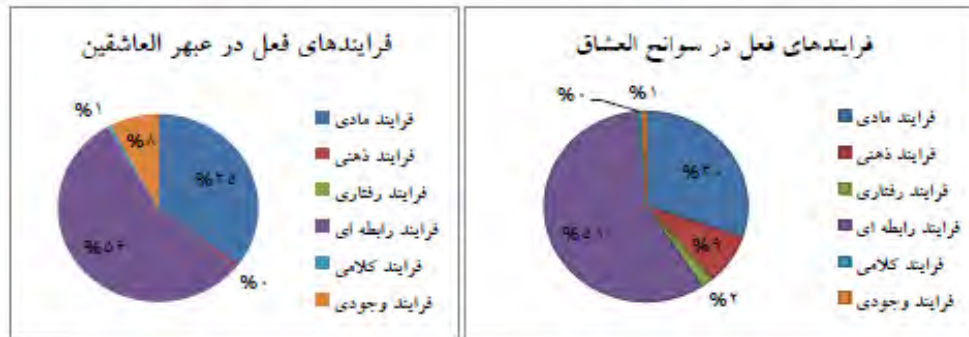
به جز این فرایندهای اصلی، سه فرایند فرعی نیز وجود دارد: فرایند رفتاری^۱، فرایند کلامی^۲ و فرایند وجودی^۳. فرایندهای رفتاری به انواع رفتارهای انسان مانند خوابیدن، خندیدن و ... اشاره دارند و جایی میان فرایندهای مادی و ذهنی جای می‌گیرند. فرایندهای کلامی جایی میان فرایندهای رابطهای و ذهنی دارند و با افعالی مانند «گفتن» نشان داده می‌شوند. فرایندهای وجودی میان فرایندهای مادی و رابطهای جای دارند و صرفاً «وجود داشتن» و نه چگونگی آن را [مانند فرایندهای رابطهای] نشان می‌دهند. فرایندهای فعل در تصویر زیر نشان داده شده‌اند:

کانون توجه و زمینه گفتمان احمد غزالی در سوانح و روزبهان نقلی در عبهر «عشق» است. بر این اساس، تمام بندهای این دو متن که عشق نهاد آن است استخراج و بر اساس نوع فرایندهای فعل تقسیم‌بندی شده‌اند. «وقتی بندها و جمله‌های متن را بر اساس این فرایندها بسامدگیری و تحلیل کنیم نقش اصلی زبان در متن و شیوه تفکر و نوع نگرش نویسنده به جهان و پدیده‌ها روشن می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۱۵۰) به این ترتیب، می‌توان به باز نمود اندیشه عشق نزد این دو عارف نزدیک‌تر شد. ۱۰۴ گزاره از سوانح و ۱۲۶ گزاره از عبهر در توضیح عشق استخراج و بر اساس فرایندهای فعل تحلیل شده‌اند. درصد انواع فرایندهای فعل در این دو متن در دو نمودار زیر نشان داده شده‌اند:

¹ -behavioral process

² -verbal process

³ -existential process



نمودار ۶-۲ فرایندهای فعل

مطابق آمار به دست آمده، پس از فرایندهای رابطه‌ای (۹۴ مورد در سوانح و ۱۰۷ مورد در عبهر) ° که بدان خواهیم پرداخت- بیشترین سهم به فرایندهای مادی (فیزیکی) (۴۹ مورد سوانح و ۶۸ مورد عبهر) اختصاص دارد. معنای ضمنی افزونی فرایندهای مادی آن است که برای این دو عارف عشق چیزی مادی است که می‌تواند در افراد و اشیاء دخل و تصرف کند. این موضوع بیانگر خروج عشق از حدود یک مفهوم عرفانی و تبدیل آن به گفتمان است. همچنین برای انتساب فرایندهای مادی به مفهوم عشق از جان بخشی^۱ استفاده شده است. جان بخشی قابلیت مفهوم عشق را برای نقش‌پذیری بسیار بالا برده است. «در بررسی نثرهای صوفیانه باید بدین نکته توجه داشت که تشخیص و جان بخشی، تنها بر اساس تخیل نویسنده در کلام به کار نمی‌رود بلکه جنبه اعتقادی نیز در آن مؤثر است؛ زیرا به نظر عارف، خداوند معرفت خویش را به همه حیوانات و کائنات بخشیده است.» (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۵۰۴-۵۰۵)

تحلیل فرایندهای رابطه‌ای

غلامرضایی سوانح و عبهر را در زمره نثرهای عرفانی و تغزلی قرار می‌دهد که نه برای تعلیم اصول و مبانی اعتقادی بلکه برای «ارضای خاطر نویسنده با بیان کردن حالات و تجربیات عرفانی و درد درونی خویش» نوشته شده- اند. (۱۳۸۸: ۶۳) شفיעی کدکنی نیز اگرچه منکر جنبه تعلیمی سوانح نیست اما احمد غزالی را در زمره نویسندگانی قرار می‌دهد که «زبان در نوشته‌های آنها از مرزهای عادی و کلیشه‌ای خود تجاوز می‌کند و به درجات مختلف می‌کوشند با کلمه عوالم تازه‌ای کشف کنند و تجربه روحی خود را با زبان عاطفی به خواننده انتقال دهند» (۱۳۹۲: ۲۴۳) اما غلبه فرایندهای رابطه‌ای در این دو متن نشان می‌دهد که نویسندگان در صدد تبیین مواضع خود و شکل دادن گفتمان عشق بوده و هدفی فراتر از تسلائی خاطر را دنبال می‌کرده‌اند. بیش از نیمی از فرایندهای هر دو

^۱ -personification



متن در بندهای مربوط به عشق از نوع فرایند رابطه‌ای هستند. «فرایندهای رابطه‌ای (فرایندهای بودن) میان دو موجودیت مجزا رابطه برقرار می‌کنند.» (Halliday, 1994: 119) غلامرضایی همچنین می‌نویسد:

«در نثرهای تغزلی، هدف تعلیم و تبلیغ و دفاع از تصوّف نیست بلکه بیشتر، مطالب بر اثر ندای درونی نویسنده و صرفاً بر اساس وجد و شور و حال نوشته می‌شود و رنگ عاطفی شدیدی که در آن هست باعث می‌شود که جمله‌های خطابی و انشایی و اصوات در آن فراوان باشد و زبان نویسنده گاه‌گاه به ابهام و ایجاز بگراید. در این دسته از آثار زبان شعر غلبه دارد و نویسنده مطلقاً به دنبال بحث و جدل و استدلال و حتی تمثیل نیست بلکه تخیل فعال نویسنده، کلام او را تا حد شعر ناب بالا می‌برد.» (۱۳۸۸: ۸۳)

اما غلبه فرایندهای رابطه‌ای در هر دو متن شباهت اصلی آن دو را در تبیین گفتمانی با محوریت عشق نشان می‌دهد. با وجود این، میان سوانح و عبه‌ر از جهت شیوه و ابزار این تبیین تفاوت‌هایی وجود دارد. برای بررسی این تفاوت‌ها، لازم است جزئیات فرایندهای رابطه‌ای تحلیل شود.

فرایند رابطه‌ای فرایند بودن است و با هدف توضیح و توصیف ابژه به کار گرفته می‌شود. «این فرایند به دو گونه است: در گونه اول که می‌توان آن را گونه شناسایی^۱ نامید، نوعی رابطه هم‌سانی در دو سوی رابطه دیده می‌شود. در این گونه دو مشارک حضور دارند: شناسا^۲ که هویت مشارک دیگر را که شناخته^۳ خوانده می‌شود، تعیین می‌کند.» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۴۴) مانند: عشق رابطه پیوند است (سوانح: ۱۴) در این بند، «عشق» شناخته و «رابطه پیوند» شناساست.

یکی از نشانه‌های فرایند رابطه‌ای شناسایی آن است که شناسا و شناخته می‌توانند جابه‌جا شوند. «در هر بند شناسایی، هر دو سویه (شناسا و شناخته) به چیزی واحد اشاره می‌کنند هرچند این بند از نوع همان‌گویی^۴ [مانند عشق عشق است] نیست.» (Halliday, 1994: 124) در گونه دیگر فرایند رابطه‌ای یعنی گونه وصفی^۵ امکان جابه‌جایی دو سوی رابطه وجود ندارد. در این گونه، یک صفت یا ویژگی^۶ به موصوف نسبت داده می‌شود. مانند: عشق مردم خوار است (سوانح: ۲۹)

هلیدی برای تمایز گونه وصفی از گونه شناسایی به چهار مورد اشاره می‌کند که می‌توان آن‌ها را در جدول زیر نشان داد:

- 1 -identifying mode
- 2 -identifier
- 3 -identified
- 4 -tautology
- 5 -attributive mode
- 6 -attribute



جدول ۶-۲ تفاوت‌های گونه وصفی و گونه شناسایی فرایند رابطه‌ای

گونه شناسایی	گونه وصفی
شناسا مشخص است و می‌تواند اسم خاص یا ضمیر باشد: عشق عقیف تألف ارواح است و نجایح اشباح است (عبهر: ۱۱) عشق سکری است در آلت ادراک و مانع است از کمال ادراک (سوانح: ۴۱)	ویژگی نامشخص و معمولاً صفت یا اسمی عام است: عشق جاودان است (عبهر: ۸۸) عشق عجب آینه‌ای ست هم عاشق را و هم معشوق را (سوانح: ۵۳)
فعل‌های معادل‌سازانه ^۲ مانند عمل کردن، تشکیل دادن، نمایندگی کردن و ...	فعل‌های وصفی ^۱ مانند: گردیدن، به نظر رسیدن، واجد شرایط بودن و ...
ادات پرسش: کدام؟ / چه کسی؟ / به چه عنوان؟	ادات پرسش از آن عبارتند از: چه؟ / چگونه؟ / مانند چه؟
جا به جایی پذیرند و مجهول می‌شوند	جا به جایی پذیر ^۳ نیستند و مجهول نمی‌شوند

همچنین هرگونه از فرایندهای رابطه‌ای می‌توانند به یکی از سه نوع متمرکز^۴، ضمنی^۵ و ملکی^۶ تقسیم شوند. از ترکیب این انواع با گونه‌های وصفی و شناسایی در مجموع شش شکل از فرایند رابطه‌ای متمایز می‌شود:

جدول ۶-۳ انواع فرایندهای رابطه‌ای

گونه شناسایی	گونه وصفی	گونه / نوع
عشق لبلابه زمین قدم است که گرد درخت جان عاشق برآمده‌است. (عبهر: ۱۳۹)	عشق جبری است که در او هیچ کسب را راه نیست (سوانح: ۵۳)	متمرکز (تأکیدی)
شاهراه عشق مقتل شهداست و مشاهد انبیاست (عبهر: ۲۵)	جان صدف عشق است به لولو مکنون که در آن صدف است که بینا شود آلا بر سبیل همانا؟ (سوانح: ۴۳)	ضمنی (موقعیتی)

- 1 -ascriptive
- 2 -equative
- 3 -reversible
- 4 -intensive
- 5 -circumstantial
- 6 -possessive



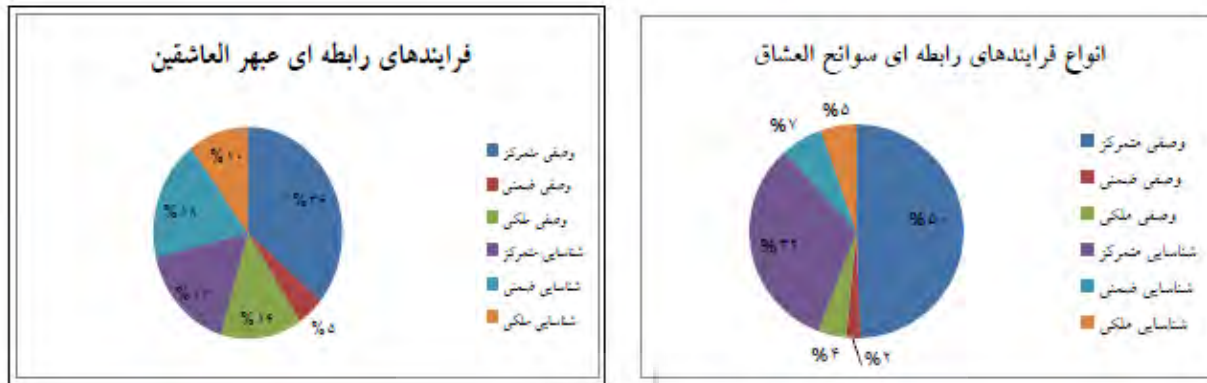
ملکی	عشق را از یافت و نایافت صد ولایتست. (عبهر: ۱۲۳)	این حروف مشتمل است بر فصولی چند که به معانی عشق تعلق دارد (سوانح: ۱)
------	---	--

فرایندهای رابطه‌ای متمرکز از فرم کلی « الف ب است» پیروی می‌کنند. در این گزاره‌ها الف و ب هر دو گروه اسمی‌اند. در فرایندهای متمرکز وصفی، ویژگی به حامل (موصوف)^۱ نسبت داده می‌شود. این ویژگی از نظر نوع دستوری می‌تواند اسم یا صفت باشد. این عمل در حقیقت نوعی طبقه‌بندی است و موقعیت حامل (موصوف) را با جای دادن آن در گروهی مشخص تعیین می‌کند.

برخلاف فرایندهای متمرکز وصفی، اساس فرایندهای متمرکز شناسایی بر تفاوت و تمایز است. به عبارت دیگر، اگر در فرایند وصفی سوژه (شناخته) به گروه یا طبقه‌ای منتسب می‌شود؛ در گونه شناسایی، هویت سوژه با بیان تمایز او از گروه یا طبقه مشخص می‌شود. برای مثال، در بند «عشق زیبا است» با انتساب عشق به طبقه یا گروه مفاهیم/ موارد زیبا آن را توصیف کرده‌ایم اما در گزاره «عشق زیباترین است» با متمایز کردن عشق از طبقه مفاهیم زیبا بدان هویت بخشیده‌ایم. در گزاره نخست فرایند رابطه‌ای متمرکز از نوع وصفی و در گزاره دوم از نوع شناسایی است.

فرایندهای رابطه‌ای ضمنی «به صورت رابطه‌ای از نوع زمان، مکان، حالت، علت، همراهی، نقش و... میان دو سویه بند برقرار می‌شود» (Halliday, 1994: 131) در گونه وصفی آن شرایط پیرامونی به عنوان ویژگی یا خود فرایند مطرح می‌شوند و در گونه شناسایی شرایط پیرامونی یکی از ویژگی‌های مشارک است مانند: «فردا دهم ماه است.» یا این که شرایط پیرامونی بیانگر خود فرایند است مانند: «جشن تمام روز طول کشید.» در فرایندهای ملکی، رابطه شناسا و شناخته از نوع مالکیت است. در واقع، یکی از طرفین مالک دیگری است. هم‌چنین ممکن است شناخته زیر مجموعه یا متعلق به شناسا باشد. انواع فرایندهای رابطه‌ای دو متن بر اساس تقسیم‌بندی فوق در دو نمودار زیر نشان داده شده‌اند:

¹ -carrier



نمودار ۴-۶ انواع فرایندهای رابطه‌ای سوانج و عیبر

مطابق نمودار بالا، بیشتر فرایندهای رابطه‌ای سوانج از نوع متمرکز است و این دغدغه نویسنده را در توصیف و توضیح «عشق» نشان می‌دهد. بیشتر این فرایندهای متمرکز از نوع وصفی‌اند یعنی نویسنده با انتساب یک صفت یا ویژگی به «عشق» سعی در روشن کردن آن دارد.

نتیجه‌گیری

با استخراج بندهای با نهاد عشق در هر دو متن و تحلیل آن‌ها بر اساس فرایندهای فعل مشخص شد که در هر دو متن نخست فرایندهای رابطه‌ای و سپس فرایندهای مادی پربسامدند. فزونی فرایندهای مادی نشان می‌دهد نویسندگان در صدد تبیین عشق و عینی کردن هر چه بیشتر آن برای مخاطبان عام و خاص خود بوده‌اند. اما غلبه فرایندهای رابطه‌ای در هر دو متن شباهت اصلی آن دو را در تبیین گفتمانی با محوریت عشق نشان می‌دهد. با وجود این، میان سوانج و عیبر از جهت شیوه و ابزار این تبیین تفاوت‌هایی وجود دارد. برای بررسی این تفاوت‌ها، جزئیات فرایندهای رابطه‌ای تحلیل شد. احمد غزالی با استفاده از فرایندهای شناسایی متمرکز به شکل دادن سایر ابعاد گفتمان عشق می‌پردازد. با این حال، فرایندهای رابطه‌ای در این متن نشان از مرحله‌ای آغازین در شکل‌گیری گفتمان عشق دارند. در مقابل، توازن نسبی فرایندهای رابطه‌ای در گفتمان عیبر نمودار آن است که گفتمان عشق مراحل نهایی تکوین خود را طی می‌کند. هر چند، روزبهان نیز فرایندهای متمرکز به ویژه گونه وصفی آن را برای تبیین گفتمان عشق ترجیح می‌دهد. فرایندهای متمرکز وصفی در عیبر حدود دو برابر فرایندهای متمرکز شناسایی هستند و این با زبان و بیان شاعرانه روزبهان تناسب بیشتری دارد. درست است که شیوه تبیین و حتی موضوع این دو رساله با نوشته‌های متداول صوفیان متفاوت است. اما بنیاد عرفانی شعر فارسی در همین نثر تغزلی است که شیوه منحصر به فردی برای تبیین گفتمان عشق دارد و منطق حاکم بر آن همان منطق پدیدآورنده شعر عرفانی فارسی است.



فهرست منابع

- آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۰) تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسفندیار، محمودرضا و سلیمانی کوشالی، فاطمه (۱۳۸۹) « مفهوم عشق از دیدگاه روزبهان بقلی »، نیمسالنامه تخصصی پژوهشنامه/ادیان، سال چهارم شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۳۸۹ صص ۳۱-۴۶.
- بقلی، روزبهان (۱۳۸۲) عبرالعاشقین، به تصحیح هنری کرین و محمد معین، تهران: انتشارات منوچهری.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۵۸) سلطان طریقت (سوانح زندگی و شرح آثار خواجه احمد غزالی)، تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۶۸) « رساله ای درباره عشق »، معارف، دوره ششم، شماره ۳ صص ۱۰۵-۱۱۱.
- _____ (۱۳۷۱) « عشق ازلی و باده الست »، نشر دانش سال دوازدهم شماره ۳ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱ صص ۲۶-۳۲.
- _____ (۱۳۷۳) « حکمت دینی و تقدس زبانی »، بوی جان (مقاله‌هایی درباره شعرعرفانی فارسی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی صص ۱-۳۷.
- _____ (۱۳۸۴) نسیم انس، تهران: اساطیر.
- _____ (۱۳۸۷) باده عشق (پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی)، تهران: کارنامه.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷) رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهقانی، محمد (۱۳۸۷) وسوسه عاشقی، تهران: جوانه رشد.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷) جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.
- علمی، قربان و غروی نیستانی، سید ماجد (۱۳۸۷) « نسبت میان عشق انسانی و عشق ربّانی در اندیشه روزبهان بقلی »، مقالات و بررسیها، شماره ۸۷، بهار ۱۳۸۷ صص ۱۰۱-۱۲۱.
- غزالی، احمد (۱۳۵۹) سوانح، بر اساس تصحیح هلموت ریتز با تصحیح جدید و مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۸) سبک‌شناسی نثرهای صوفیه، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.



فتوحی، محمود و علی نژاد، مریم (۱۳۸۸) «بررسی رابطه تجربه عرفانی و زبان تصویری در عبهرالعاشقین»،
ادب پژوهی، شماره دهم زمستان ۱۳۸۸ صص ۷-۲۵.

فتوحی، محمود (۱۳۹۲) سبک شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران: سخن.

کجوری، هدی (۱۳۸۹) بررسی ویژگی‌های زبانی و ادبی کتاب عبهرالعاشقین روزبهان بقلی، پایان نامه
کارشناسی ارشد، استاد راهنما شهره انصاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی.

کهدویی، محمدکاظم و آشنا، لاله (۱۳۸۸) «مفهوم عشق در سوانح العشاق و عبهرالعاشقین»، نامه پارسی،
شماره ۵۰ و ۵۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ صص ۱۹-۳۴
مهاجر، مهران و نبوی، محمد (۱۳۷۶) به سوی زبان شناسی شعر، تهران: مرکز.

Halliday M.A.K (1973) *Explorations in the function of language*. London: Edward
Arnold.

Halliday M.A.K & Ruqaiya Hasan (1985) *Language, context, and text. aspect of
language in a social semiotic perspective*. London: Oxford University Press.

Halliday M.A.K (1994) *an Introduction to Functional Grammar*. London: Edward
Arnold.

Thompson, Geoff (2004) *Introducing functional grammar*. London: Arnold.



*Syntactic Stylistics of Ahmad Gazali's Sawanih- Al-Oshaq
& Ruzbehan Baqli's Abhar- Al-Ashiqin*

Azadeh Sharifi¹

Abstract

Sawanih- Al-Oshaq by Ahmad Gazali is the first Persian Sufi masterpiece written about Love. The writer has redefined love beyond its divine or earthly meaning and built a Sufi discourse with love as its central concept. This love discourse was followed and grown up by next writers such as Ruzbehan Baqli, who wrote *Abhar- Al-Ashiqin*. Complicated language and literary values caused the content of those treatises to be neglected, so in Persian Sufi research tradition these texts were introduced as poetic, personal treatises without a specified ideological frame. Utilizing the devices of Systemic Functional Linguistics (SFL) such as "context of situation" and the analysis of ideational metafunction, has shown the declaratory and theoretical aspect of these two texts. Moreover, the formation of love discourse in 6th century A.H. was represented by comparing both texts.

Keywords

Discourse, relational process, context, metafunction, love

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

¹ - PH.D Student. Persian Language and Literature. University of Tehran, Tehran, Iran.
Azadehsh194@gmail.com